



درس تفسیر سوره مبارکه تحریم جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَتَبَاكَ هَذَا قَالَ تَبَّأْنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴) عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَاراً (۵)﴾

سوره مبارکه «تحریم» که در مدینه نازل شد، گرچه صدر و ساقه این سوره به هم مرتبط است؛ لکن از بخش‌های مختلف ترکیب شده است. بخش اول که به مسائل خانوادگی آن حضرت برمی‌گردد و البته موضوع است برای بعضی از احکام مهم، مصدر است به اینکه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾، چرا آنچه را خدا حلال کرد خود را از آن محروم می‌کنی؟ نه تحریم فقهی! چون حضرت هرگز از نزد خود تشریع نمی‌کرد که چیزی را تحریم بکند به عنوان حکم فقهی کلی. چرا خود را از حلال محروم می‌کنی؟ راه برای بهره‌برداری از آن حلال هست. عنوان ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ که قبلاً ذکر شد منافات ندارد که در بعضی از ادعیه که نام مبارک آن حضرت را می‌بریم، نام مبارک حضرت امیر را می‌بریم،

می‌گوییم «یا رسول»، «یا علی»! «أَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ»^۱ چون دعاها مستحضرید نظیر خود دستورات قرآن کریم، یک بخش مربوط به نیاز است، یک بخش هم مربوط به ناز. دین هم ما را به نیاز دعوت کرده: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۲ هم ما را به ناز دعوت کرد؛ یعنی وقتی نزدیک شدیم به موالیمان، خود را جزء شیعیان واقعی آنها یافتیم، به ما اجازه دادند که با آنها بلکه با خدایمان ناز داشته باشیم نه نیاز. قبلاً هم این بحث گذشت که این دعای نورانی «افتتاح» که از حضرت هست در ماه مبارک رمضان «اللَّهُمَّ إِنِّي أُفَتِّحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ»، بعد از چند سطر می‌رسیم به اینجا که حضرت به ما اجازه داد به خدا عرض کنیم: «مُذِلًّا عَلَيْكَ»^۳ این إدلال، این باب افعال از باب دلالت است نه دلیل؛ یعنی خدایا! ماه مبارک رمضان که شد شما ما را به ضیافت دعوت کردی، ما جزء «ضیوف الرحمن»^۴ هستیم حالا که روز را روزه گرفتیم، در این فرصت می‌خواهیم إدلال کنیم، دلالت کنیم، با تو ناز کنیم «مُذِلًّا عَلَيْكَ».

چگونه بنده با خدای خود ناز می‌کند؟ این «مناجات شعبانیه» راه ناز را نشان داده است. مستحضرید که مناجات بعد از منادات است. منادات این است که این شخص دور است و از دور می‌گوید «یا الله»! چون وقتی نزدیک باشد دیگر «یا» نمی‌خواهد. الآن شما که در کنار هم نشسته‌اید وقتی می‌خواهید با یکدیگر صحبت کنید، داد نمی‌زنید، «یا» نمی‌گویید، «وا» نمی‌گویید؛ حرف می‌زنید. این ندا دادن و صدا کردن برای آدم دور است، وقتی آدم نزدیک باشد که جا برای ندا نیست. اصلاً این «یا» و حرف‌های ندا را برای همین گذاشتند. وقتی دو نفر کنار هم نشستند که نمی‌گویند «آی فلان کس». ندا برای دور است. حالا فرق می‌کند بین یای ندا، همزه ندا، آی ندا، ولی به

۱. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۱۵۲.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۱۸۹؛ «...أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ ... قِيلَ لَهُ قَلِمَ حُرْمُ الصَّيَامِ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ قَالَ لِأَنَّ الْقَوْمَ زُورُوا اللَّهَ وَهُمْ فِي ضِيَافَتِهِ وَلَا يَجْمَلُ بِمُضِيفٍ أَنْ يُصَوِّمَ أَضْيَافَهُ».

هر حال برای دور است. بعد از منادات، نوبت به مناجات می‌رسد. وقتی نزدیک شدند نجوا می‌کنند و ناز می‌کنند. بعد از منادات که مناجات است، انسان وقتی نوبتش تمام شد، آن‌گاه به صاحبش می‌گوید که حرف من تمام شد، از این به بعد شما با من مناجات کنید، نه منادات.

پس «هاهنا اموراً اربعة»: یک وقت است که از این طرف دور است نداست، یک وقت از آن طرف دور است نداست، این منادات طرفینی است. دو قسمت هم در قبال این دو قسمت قبلی است، وقتی طرفین به هم نزدیک شدند گاهی این مناجات می‌کند، گاهی او مناجات می‌کند. همه امور چهارگانه در این مناجات ائمه (علیهم السلام) هست. اوّل «یا الله، یا الله، یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ» اینها منادات است. وقتی که «هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» شد، «حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ»^۵ شد و انسان به خدای سبحان نزدیک شد، با او مناجات می‌کند. وقتی نفس بند آمد، از آن به بعد به خدا عرض می‌کند: تو با من مناجات بکنی «فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ» کذا و کذا، طرزی با من مناجات بکن که من نظیر موسای کلیم (سلام الله علیه) که «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۶ آن صعقه‌ای که نصیب موسای کلیم شد به اندازه ظرفیت ما هم بهره ما بشود.

این حرف‌ها مربوط به کیست؟ برای کسی است که اوّل منادات است، بعد مناجات است، مناجات طرفینی هست، گاهی این بنده مناجات می‌کند، گاهی الله با او مناجات می‌کند. در چنین فاز و فضایی انسان با خدا ناز می‌کند، دیگر سخن از نیاز نیست. دیگر کمال محبت را احساس می‌کند. خدایا! اگر تو به من اعتراض بکنی بگویی چرا گناه کردی؟ من می‌گویم تو که بزرگ‌تر بودی و هستی چرا نبخشیدی آبروی مرا بردی؟! این جزء نکات برجسته

۵. الصحيفة العلوية و التحفة المرتضوية، انتشارات اسلامی / ترجمه رسولی محلاتی، النص، ص ۱۸۵ - ۱۸۹.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

آن مناجات است: «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ»^۷ اگر مرا مؤاخذه بکنی بگویی چرا گناه کردی؟ من هم - معاذالله - مؤاخذه می‌کنم می‌گویم تو که بزرگ‌تر بودی چرا آبروی ما را بردی؟ چرا نبخشیدی؟ این برای کیست؟ برای یک آدم عادی است؟ یا برای کسی که به مناجات رسیده و دارد با خدا ناز می‌کند، نه نیاز؟ تا اینجا هم راه باز است که با او این گونه درد و دل کنیم. «إِنْ أَخَذْتَنِي»؛ یعنی مؤاخذه کردی مرا «بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ»؛ من هم مؤاخذه می‌کنم می‌گویم تو که بزرگ‌تر بودی چرا نبخشیدی؟ این برای کیست؟ پس راه تا آنجا باز است و به ما اجازه دادند که این «مناجات شعبانیه» را بخوانیم. نگفتند مخصوص ائمه (علیهم السلام) است، نه نیابتاً بخوانیم. حالا فرض کنید کسی خمپاره خورده در جنگ، این به خودش حق می‌دهد که با خدا یک چنین حرفی بزند، چون هر چه داشت در راه خدا داد، پس این راه باز است. حالا ما نداریم دیگران دارند.

اگر این نسبت به ذات اقدس الهی هست، آن وقت این نام مبارک حضرت را بردن، «یا علی» گفتن، «اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَ اَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ»، راه حل می‌شود که ما آنها را به اسم کوچکشان هم صدا بزنیم. این برای حال عادی نیست، برای کسی است که آن مراحل مناجات را دارد با خدا می‌تواند آن چنان سخن بگوید با اولیای الهی هم می‌تواند درد دل کند، برای اینکه ما قبول کردیم اینها پدران ما هستند. حضرت فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۸ ما هم باور کردیم اینها پدران ما هستند. قبول کردیم برای خودمان شناسنامه گرفتیم گفتیم اینها پدران ما هستند. پسر با پدر این طور حرف می‌زند یا نمی‌زند؟ این راه را به ما نشان دادند؛ یعنی تا اینجا راه باز است که بگویید: «یا علی!» «اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَ اَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ».

۷. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۶۸۶.

۸. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۷.

اما اینکه وجود مبارک حضرت سؤال شد که با دستان مبارکشان کسی را کشتند یا نه؟ نقل نکردند که حضرت با دستان خودشان در جنگ‌ها کسی را کشته باشند. البته فرمانده جنگ بودند، دستور می‌دادند و عده‌ای را به هلاکت می‌رساندند، عده‌ای را هم اسیر می‌گرفتند.

پرسش: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾^۹ به چه معناست؟

پاسخ: آن هم همین طور است.

پرسش: حقیقتاً همین بوده یا نه؟

پاسخ: حقیقتاً «رمی» بوده است. این «رمی» هم به مظهر اسناد دارد هم به ظاهر. به مظهر اسناد دارد، برای اینکه وجود مبارک پیغمبر رمی کرده است. به ظاهر اسناد دارد، برای اینکه این آینه اوست. این قرآن کریم سراسر جهان را آینه می‌داند. آدم وقتی که این آینه گرد بگیرد فقط شیشه را می‌بیند. گرد و غبار همین سیئات ماست. چرا قرآن می‌فرماید یک عده کور هستند؟ اینکه آینه است، چیزی در قرآن هست که خدا آن را آیت نداند؟ اینکه نیست و آیت هم در آن روز تحلیل شد که آیت بودن برای ارض و سماء و «ما فیهما و ما بینهما» از سنخ عرض مفارق نیست که ما بگوییم «الماء حارٌّ، الماء باردٌ» گاهی سرد است گاهی گرم است. زمین گاهی آیت حق باشد گاهی نباشد، این طور که نیست، یک؛ از سنخ عرض لازم نیست؛ نظیر «الاربعة زوجة»، زیرا عرض لازم گرچه لازم معروض هست ولی در مرتبه معروض نیست متأخر است، این دو؛ پس می‌شود ذاتی. ذاتی هم از سنخ «الانسان ناطق» نیست که ذاتی هویت باشد، چرا؟ چون ماهیت اصل نیست، اصل آن هویت و هستی است که خدا داده است، این سه؛ پس ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾^{۱۰}، شب آیت حق

۹. سوره انفال، آیه ۱۷.

۱۰. سوره اِسراء، آیه ۱۲.

است روز آیت حق است نور آیت حق است تاریکی آیت حق است، اینها از سنخ «الانسان ناطق» نیست که ذاتی ماهیت باشد، چهار؛ اگر گفتیم «الارض آیت الله، آیت الحق»، مثل اینکه بگوییم «النور نور»، مثل اینکه بگوییم «الوجود موجود» که این ذاتی به معنی هویت است نه ذاتی به معنی ماهیت. اگر زمین و آسمان و هر چه در آسمان و زمین است آیت حق است آینه حق است، هر دانشمندی درباره آینه حق بحث می‌کند. دیگر فرض ندارد که این علم، علم دینی نباشد. اگر فضای دانشگاه فضای اسلامی هست که هست، اینها دارند درباره آینه حق بحث می‌کنند. ما الآن درباره آینه قولی خدا بحث می‌کنیم می‌گوییم خدا چنین گفت خدا چنین گفت این حرف‌های ما و بحث‌های ما می‌شود دینی. آن عزیزان و بزرگان و اساتید دانشگاه که درباره زمین‌شناسی، آسمان‌شناسی، هواشناسی، دریاشناسی، نفت‌شناسی، گازشناسی، اینها بحث می‌کنند درباره اینکه خدا چنین کرد خدا چنین کرد خدا چنین کرد! اگر آن‌جا دینی‌تر از حرف ما نباشد لا اقل در حدّ حرف ماست. ما می‌گوییم خدا چنین گفت می‌شود دینی، اما او می‌گوید خدا چنین کرد دینی نیست؟! فرض ندارد که ما علمی داشته باشیم غیر دینی؛ البته علوم اعتباری که خود بشر می‌سازد؛ نظیر فیلم‌ها و آثار و اینها که کار بشر است اینها از سنخ علم دینی بودن بیرون است به هدف برمی‌گردد؛ اگر آن سازنده غرضش خدا و پیغمبر و حفظ مردم و اخلاق مردم باشد بر اساس غرضش که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»،^{۱۱} صبغه دینی پیدا می‌کند. وگرنه خود این کار، کار خدا نیست؛ کار بنده خداست که از مبادی خیاری او نشأت گرفته گرچه «مع الواسطه» به الله می‌رسد.

غرض این است که فرض ندارد که چیزی در عالم خلق بشود و آیت حق نباشد؛ منتها اگر کسی در این آینه اسمای الهی را نمی‌بیند قرآن می‌گوید: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^{۱۲} یک عده واقعاً کور هستند.

۱۱. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۳.

۱۲. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

معنای اینکه فرمود: ﴿لَمْ تُحَرِّمُوا﴾، نباید این باشد که - معاذ الله - یعنی تو تشریع کردی؛ یعنی چرا خودت را از این کار محروم کردی؟ یک راه حلالی بود. ﴿لَمْ تُحَرِّمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾، راه هم باز است حالا این یک وقت است انسان سوگند یاد می‌کند، بعد اگر حنث قسم خورد؛ یعنی معصیت کرد باید کفاره بدهد، این از آن قبیل نیست. یک وقت است از باب ترک اولاست یا راه حل نشان دادن است یا از قبیل صدقه دادن است که اگر شما احساس خطر کردید صدقه بده و این کار را انجام بده «سیروا علی بسم الله» بشود از این قبیل است که شما این کار را کردی، چیزی که برای شما حلال بود خود را از آن محروم کردی، برای اینکه بعضی از همسران شما راضی باشند. ولی خدای سبحان «غفور رحیم» است و راه حل هم به شما نشان می‌دهد که چگونه شما این سوگند را باز کنید، مثل اینکه وقتی احساس نحس بودن کردید صدقه بدهید، توکل کنید و مانند آن، این راه را طی کنید. ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾.

پرسش: ترک اولی برای پیامبر حساب نمی‌شود؟

پاسخ: حالا چه بود، ذات اقدس الهی در همین حدّ ذکر می‌کند که این کار را بر خودت سخت گرفتی، نه در مسائل دینی، یک؛ نه در مسائل اجتماعی، دو؛ چرا خودت را به زحمت انداختی؟ یک وقت است که ترک اولی است نسبت به دستور خدا، یک وقت ترک اولی است نسبت به جامعه اسلامی، یک وقت نه، خودت را چرا فشار آوردی؛ نظیر ﴿طه﴾ * ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى^{۱۳}؛ خودت را چرا به زحمت می‌اندازی؟ از آن سنخ است. البته این هنوز توضیحات دیگری هم باید داشته باشد که مطرح می‌شود.

این ﴿وَإِذْ﴾ یعنی «و اذکر». این متن قبل از شرح است. حالا شرح می‌دهند که آن چه بود؟ آن راز را به چه کسی گفت؟ چرا حضرت بر خودش حلال را حرام کرد؛ یعنی خود را محروم کرد؟ حالا قصه از اینجا شروع می‌شود: ﴿وَإِذْ﴾ یعنی «و اذکر». «اذکر» آن وقتی که ﴿أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ﴾؛ رازی را وجود مبارک حضرت برای برخی از همسرانش ذکر کرده است. این سِرّ بود و یک نوع راز بود و او نباید این راز را آشکار می‌کرد. پس رازی را حضرت برای بعضی از همسرانش گفت و این چون راز بود او موظف بود برای دیگران نگوید، این دو؛ لکن او خلاف کرد و این راز را به بعضی زن‌های حضرت گفت. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ﴾؛ این زن به این راز برای برخی از زنان دیگر، این سه؛ چهار: ﴿وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾، ذات اقدس الهی از راه وحی به پیامبر فرمود این رازی که شما به فلان زن گفتی، این برای آن زن دیگر بازگو کرد و گفت. ﴿أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾؛ خدا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از این افشای راز آن زن آگاه کرد. پنج: ﴿عَرَفَ بَعْضُهُ﴾؛ حضرت به این زن گفت تو این مطلب را به آن زن گفتی. ﴿وَ أَغْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾؛ بقیه را نگفت. تمام حرف‌هایی که این زن برای آن زن نقل کرد حضرت نگفت که اینجا تا آنجا را گفتی، بخشی از حرف‌های او را به این زن گفت که این حرف‌ها را تو به آن رساندی. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ بِهَا﴾؛ وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این زن را به این افشای راز آگاه کرد. این «تَبَيَّنَ»؛ مثل «أُنْبَأَ»؛ یعنی گزارش داد خبر داد. «تَبَيَّنَ»؛ یعنی خبر «تَبَيَّنَ». آن‌گاه این زن که راز را فاش کرد: ﴿قَالَتْ مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا﴾؛ چه کسی به تو گفت که من این راز را به آن خانم گفتم؟ حضرت فرمود: ﴿تَبَيَّنَ الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾، این یک بخش.

بعد ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید به اینها بگو: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾، تو که راز را فاش کردی، آن دوست تو که همراه توست راز تو را تحمّل کرد، هر دو با من مشکل دارید: ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾، چون

یکی حفصه بود یکی عایشه. خدا می‌فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾؛ یعنی تو ای حفصه و او عایشه! ﴿إِلَى اللَّهِ﴾، زمینه برای توبه باز است. بدانید که ﴿صَعَتْ قُلُوبُكُمَا﴾؛ دل‌های شما بیمار شد. مستحضرید که قلوب جمع است و اینها دو نفر بودند دو تا قلب بود. مضاف الیه تنثیه است، مضاف جمع است. در اضافه به تنثیه گاهی مضاف مفرد می‌آورند، گاهی تنثیه می‌آورند، گاهی جمع. می‌گویند جمع افصح است؛ لذا هم در ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾ فرمود: «فاقطعوا یدیهما»؛ فرمود: ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾.^{۱۴} دست دزد را می‌برند یعنی چهار انگشت یکی از دست‌ها را. دیگر یکی برای این دزد است سارق است یکی هم برای سارقه، دیگر ایدی نیست؛ «یدین» است. مضاف الیه تنثیه است درست است: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾. مضاف هم باید تنثیه باشد نه جمع؛ لکن می‌گویند فصاحت در این است که در اضافه به تنثیه، جمع به کار برده می‌شود؛ لذا فرمود: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾. با اینکه «یدین» است نه «ایدی». اینجا با اینکه «قلین» است نه قلوب، فرمود: ﴿صَعَتْ قُلُوبُكُمَا﴾. این را گفتند افصح است.

پس حرف، حرف خداست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد به حفصه و عایشه می‌فرماید که ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ بدانید که ﴿صَعَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ گوینده خداست و پیغمبر دارد نقل می‌کند. خدا می‌فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾ این طوری است. ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾؛ یعنی هر دو اگر علیه پیغمبر تظاهرات کردید. «تظاهر»؛ یعنی ظهیر یکدیگر بودن، به یکدیگر ظهیر دادن، پشتیبانی کردن، پشتوانه شدن. حرف خداست که به این دو زن می‌گوید: ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾. پس ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾ حرف خداست و مخاطب این دو زن هستند. ﴿تَظَاهَرَا﴾ حرف خداست مخاطب این دو زن هستند این هر دو فعل، فعل خطاب است. ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

پرسش: این «تَظَاهَرَا» معنایش این نیست که آن اسراری که به شما گفتند ظاهر کنید؟

پاسخ: نه، ﴿إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾، حالا آنها چه کار کردند؟ شما قصد مظاهره دارید علیه پیغمبر می‌خواهید مظاهره کنید؛ یعنی ظهیر یکدیگر باشید، پشتبان یکدیگر و پشتیبان یکدیگر باشید، علیه او بخواهید قیام بکنید، ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾ بدانید کاری از پیش نمی‌برید، برای اینکه ﴿اللَّهُ هُوَ مَوْلَاهُ﴾، یک؛ ﴿جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که مصداق کاملش گفتند حضرت امیر (سلام الله علیه) است و همه اینها ظهیر او هستند. ﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾. بعد می‌فرماید بسیار خوب! حدّ عادی‌اش این است. حالا آن مسائل آخرتش سر جای خود محفوظ است. ممکن است که وضع خانوادگی شما به هم بخورد، حضرت شما را طلاق بدهد، وقتی شما را طلاق داد شما مشکل پیدا می‌کنید نه حضرت، چرا؟ ﴿عَسَى رَبُّهُ﴾، حرف خداست. خدا می‌فرماید که ممکن است پروردگار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر شما را طلاق بدهد زن‌های بهتری نصیب او بکند. حرف، حرف خداست. خدا می‌فرماید که ﴿عَسَى﴾ ربّ پیغمبر، اگر شما را طلاق بدهد، همسران خوبی نصیبش بکند: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾، مستحضرید که زوجه خیلی فصیح نیست؛ لذا در قرآن کلمه زوجه به کار برده نشده است. جمعی هم که زوجات است به کار برده نشده است. به کلّ واحد از زن و مرد می‌گویند زوج. مرد زوج است، زیرا اگر کسی به کنار او بیاید می‌شود دو تا. مرد زوج است، زیرا اگر کسی به کنار او بیاید می‌شود زوج. زوج به کلّ واحد می‌گویند، نه یعنی به یک نفر در جمیع شرایط بگویند زوج. به این یک نفر به لحاظ اینکه همسری دارد می‌گویند زوج؛ لذا هم مرد زوج است، هم زن زوج. زوجه آن قدر مثل زوج فصیح نیست؛ لذا در قرآن نه زوجه به کار رفت، نه زوجات. همه‌اش ازواج به کار رفت.

پرسش: ...

پاسخ: جبرئیل از آنها بالاتر است. ملائکه بسیاری از آنها زیر مجموعه جبرئیل (سلام الله علیه) هستند. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل (سلام الله علیهم اجمعین) اینها حاملان عرش هستند. هر کدام از اینها براساس ﴿مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾^{۱۵} زیر مجموعه فراوانی دارند، ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ مصداق هستند. همه اهل بیت در درجه اول و همه شیعیان در درجه دوم مصداق این صالح هستند؛ یعنی مؤمنان صالح؛ منتها آن قله وجود مبارک حضرت امیر است.

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾، این ملائکه ذکر عام بعد از خاص است؛ گاهی ذکر خاص بعد از عام است، اینجا ذکر عام بعد از خاص است تا روشن بشود که وجود مبارک جبرئیل نسبت به ملائکه فرق دارد؛ چه اینکه ﴿صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ هم نسبت به مؤمنین فرق دارد. ﴿بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ بعد فرمود: ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِّ طَلَّقَنَّ﴾، این حرف خداست ممکن است پروردگار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر پیغمبر شما را طلاق بدهد، ﴿أَن يُبَدِّلَهُ﴾؛ بدل شما همسرانی به او بدهد: ﴿أَزْوَاجًا﴾ که از شما بهتر هستند، در اسلام، ایمان، قنوت، توبه، عبادت، سائق بودن و مانند آن.

پرسش: ...

پاسخ: اینها همه‌شان مشکل داشتند و اسرار داخلی را به آن دو نفر نقل می‌کردند آنها هم همیشه مواظب بودند که وجود مبارک حضرت امیر مثلاً راه پیدا نکند.

می‌فرماید: ﴿أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾، اینها سلیم هستند، تابع فرمان الهی‌اند و از جان دستورهای الهی و عقاید الهی را پذیرفتند. اهل قنوت و پروای الهی‌اند. اهل توبه‌اند، چون توبه یعنی رجوع؛ اختصاصی به گناه ندارد. کسی که مرتب

دارد رجوع می‌کند، او تائب است. اهل عبادت‌اند و سائح هم هستند که گفتند «دائم العبادۃ» هستند. صائم‌اند و مانند آن. بعد فرمود اینها دو قسم‌اند: ممکن است یک عده ثیب باشند، یک عده ابکار باشند.

اینجا کلمه «ابکار» با «واو» ذکر شده است. شما مستحضرید در معنی و امثال معنی مطلبی را ذکر کردند به عنوان «واو ثمانیه» این آقایان خیال کردند که این عددها را که می‌شمارند هشت خصیصه‌ای دارد که آن‌جا به هشت که رسیدند واوی ذکر می‌کنند به نام «واو ثمانیه» آن وقت شاهی هم که ذکر می‌کنند همین سوره مبارکه «کَهِف» است.

آن‌جا وقتی می‌شمارد که خودشان چند نفر بودند، آیه ۲۲ سوره مبارکه «کَهِف» این است: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ

كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾، این است که معنی و امثال

معنی خیال می‌کنند که ثمانیه خصیصه‌ای دارد که اگر ما به هشت رسیدیم باید یک «واو» ذکر بکنیم، برای اینکه در

آن‌جا ﴿ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾، فرمود «ثَلَاثَةٌ وَ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ». بعد فرمود: ﴿خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾، نه «و سَادِسُهُمْ

كَلْبُهُمْ»، ولی به هشت که رسید فرمود: ﴿سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾؛ لذا این معنایی بود برای طلبه‌ها که «واو ثمانیه»

چیست «واو ثمانیه» چیست؟ این ظاهراً حرف درستی نیست. ما در فارسی هم این را داریم، ما در فارسی وقتی که

چند تا را می‌خواهیم بشماریم، همه اینها را با یک ویرگول ذکر می‌کنیم، آخری را با «واو» ذکر می‌کنیم. این ادبیات

ما این طور است. ما می‌گوییم: «کذا، کذا، کذا و!» این «واو» را ما در آخر ذکر می‌کنیم. حالا آن آخری گاهی

هفتم گاهی هشتم گاهی دهم است گاهی کمتر است گاهی بیشتر است. «واو» ثمانیه نیست.

در جریان ﴿ثَبَّاتٍ وَ اُبْكَارٍ﴾، هم همین طور است. شما الآن می‌بینید وقتی چیزی می‌خواهیم بنویسیم اولی را که

ذکر کردیم یک ویرگول پشت آن می‌گذاریم، دومی و سومی، آخری که رسید یک «واو» می‌گذاریم. اینجا هم همین

طور است. اینجا هم خیال می‌کنند که چون این هم هشتمی است «واو» ثمانیه است. می‌بینید: ﴿مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ

قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» این ﴿أَبْكَارًا﴾ هشتمی است برای اینکه مسلم و مؤمن، دو؛ قانت و تائب، چهار؛ عابد و سائح، شش؛ ثیبات، هفت؛ أبکار می شود هشت. اینها خیال می کنند که این «واو» ثانیه است. اصلاً به آخری «واو» می دهند. اینجا هم چون ﴿أَبْكَارًا﴾ آخر شد «واو» می دهند. این ترجمه ای، نه تفسیر! این ترجمه ای از این بخش ظاهری است.

مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) بحثی دارند در ذیل همین آیه، چون مرحوم شیخ مفید تفسیر قرآن به آن صورت از ایشان نمانده است، این تفسیر قرآن او که مستخرج از تراث شیخ مفید است. در آن جا ایشان دارد که «ما هو السر؟» که پیامبر به بعضی از ازواج گفت «المسئلة الثالثة و العشرون» این سرّ را دارد معنا می کند. این سرّ را به ولایت حضرت امیر معنا می کند که - إن شاء الله - فردا می خوانیم.

«و الحمد لله رب العالمین»